

فصلنامه ژئوپلیتیک - سال چهارم، شماره اول، بهار ۱۳۸۷

صص ۹۶-۱۲۹

نگرش شبکه‌ای به مناطق و تحلیل فرآیندهای آن از دیدگاه تئوری‌های سیکلی

دکتر فرهاد قاسمی* - استادیار روابط بین‌الملل و مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه شیراز

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۸/۳/۵

تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۱۲/۲۶

چکیده

در چند سال گذشته، کشف و طراحی مدل جهان کوچک و فاقد معیار از شبکه علاقه‌مندی زیادی در مطالعه شبکه‌های پیچیده ایجاد کرده است که منجر به پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در این حوزه فعال و رو به رشد پژوهشی گردیده است. از این بُعد، شبکه‌ها روشی از ترسیم به هم پیوندی موضوعات می‌باشند که در روابط بین‌الملل مناطق از جمله این موضوعات خواهند بود. بنابر این چارچوب مذکور می‌تواند بینش کلی‌تری را نسبت به تکامل مطالعات منطقه‌ای ارائه کند. از این بعد مناطق تنها یکی از گره‌ها و حلقه‌هایی محسوب می‌گردند که بر اساس ارتباطات به هم پیوند خورده‌اند و شبکه را شکل خواهند داد. اصولاً مطالعات منطقه‌ای نیز که مناطق را در دستور کار پژوهشی خود قرار داده است یکی از حوزه‌های نوین در روابط بین‌الملل می‌باشد که به طور فزاینده‌ای بر اهمیت آن افزوده می‌شود اما بر اساس مدل‌های مذکور از جمله پرسش‌های محوری چگونگی مطالعه منطقه و تحلیل فرآیندهای آن می‌باشد، موضوعی که به عنوان پرسش اصلی پژوهش حاضر مطرح بوده و بر این اساس مقاله حاضر با توجه به اهمیت یافتن عنصر ارتباطات و ناکارآمدی نگرش‌های سنتی سعی در ارائه نگرشی نوین تحت عنوان نگرش شبکه‌ای به مناطق دارد و همچنین با توجه به سیکل‌های سیستمی و تأثیر آن بر شبکه‌های موجود، تئوری‌های سیکلی از جمله تئوری سیکل اقتصاد جهانی، گذار قدرت، سیکل بلند و ثبات هژمونیک جهت تحلیل مسائل شبکه مورد استفاده قرار می‌گیرد.

واژه‌های کلیدی: مطالعات منطقه‌ای، سیستم بین‌الملل، شبکه، تئوری‌های سیکلی.

طرح مسأله

در حال حاضر یکی از مهمترین تحولات سیستمی، اهمیت و شدت یافتن ارتباطات در درون سیستم بین‌المللی است. این تحول مرزبندی‌های سنتی سیستم را تغییر داده و عناصر نوینی را وارد عرصه تحلیلی کرده است. از جمله اینکه واحدهای تأثیرگذار بر نظم و تحلیل آن تغییر یافته‌اند. ارتباطات حامل پیام‌ها و ابعاد مختلفی است و خود را محدود به مرزهای جغرافیایی خاص یا به عبارتی آنچه در تئوری‌های سنتی منطقه در قالب جغرافیایی صرف آمده نخواهند کرد. ارتباطات سبب شکل‌گیری نقاط، حلقه‌ها و گره‌های مختلف در سیاست خارجی یک کشور می‌گردد که ممکن است برخی از آنها در همجواری جغرافیایی آن قرار گرفته و برخی نیز از آن فاصله و حتی فاصله‌ای بسیار زیادی داشته باشند. برخی حلقه‌ها، حلقه‌های بلاواسطه تأثیرگذار به‌شمار می‌آیند و برخی نیز از طریق پیوند با این حلقه‌ها بر منافع واحدها اثرگذار می‌گردند. ارتباط بین حلقه‌های مذکور می‌تواند در قالب کارکردی، عملیاتی، مربوط به منابع و منافع مشترک و یا کنترلی باشد. به این ترتیب در حوزه مطالعات منطقه‌ای نگرش‌های نوین منطقه‌ای ضروری است که به این پیوندها توجه نماید. به عبارتی نظم منطقه‌ای تبدیل به نظم شبکه‌ای شده است که در آن مناطق به عنوان حلقه‌های یک شبکه خاص مطرح می‌گردد و در این قالب باید مورد مطالعه قرار گیرد. از منظر تئوری‌های سیکلی مورد نظر این پژوهش نیز، شبکه‌ها در قالب ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی قابل تصور هستند.

پرسش اصلی

بنابراین پرسش این است که چگونه می‌توان چنین نظم نوینی را در حوزه منطقه‌ای تبیین نمود؟ و با بهره‌گیری از چه نگرشی می‌توان از ناکارآمدی نگرش‌های سنتی کاست؟ در نگرش نوین، نظم سیستمی در قالب مرزبندی درونی چگونه تحلیل می‌شود؟ و چه رفتارهایی را می‌توان انتظار داشت؟

فرضیه پژوهش

پژوهش حاضر بر محور این فرضیه شکل می‌گیرد که برداشت شبکه‌ای می‌تواند این ناکارآمدی را رفع نماید. به عبارتی نظم شبکه‌ای جایگزین نظم منطقه‌ای خواهد بود. چرا که

رهیافت شبکه‌ای مجموعه روابط و پیوستگی‌های پایدار را در زمره عواملی می‌داند که سیستم بر اساس آنها شکل گرفته و لایه‌بندی می‌شود. شبکه‌ها، شکل‌بندی نوینی به مجموعه عناصر با ویژگی‌های زمانی و مکانی خاص می‌بخشند که تا حدودی بازتاب انواع روابط ایجاد می‌کند و چارچوب مشترک ارجاعی محسوب می‌گردند.

بخش دیگری از فرضیه مربوط به شبکه نوین سیستم بین‌المللی و رفتارهای آن می‌باشد که پژوهش حاضر این فرضیه را مورد بررسی قرار می‌دهد که سیکل قدرت و رهبری در سیستم، عامل سامان‌دهی و گونه‌بندی شبکه بوده و به نظر می‌رسد شبکه نوین سیستمی از نوع شبکه فاقد معیار سلسله‌مراتبی در قالب مدل جهان کوچک می‌باشد که در فازهای تمرکز قدرت سیستم، رفتارهای مداخله‌جویانه در آن روند فزاینده‌ای را تجربه نموده است و با توجه به پایان فاز تمرکز به نظر می‌رسد الگوهای رفتاری آن در مسیر تغییر قرار گیرد.

روش تحقیق

در این پژوهش به منظور بررسی فرضیه‌های مربوطه، از دو روش توصیفی و همچنین تجربی بهره گرفته شده است. در بخش توصیفی نگرش شبکه‌ای به عنوان نگرش نوین در حوزه مطالعات مناطق مورد بررسی قرار گرفته و در بخش دوم مقاله با بهره‌گیری از روش تجربی شبکه نوین و رفتارهای آن تجزیه و تحلیل شده است. در اینجا از شاخص‌های مختلف از جمله تولید ناخالص ملی، درآمد سرانه، جمعیت، تولید کالای صنعتی، انرژی، درصد هزینه نظامی، درصد پرسنل نظامی و... برای سنجش جایگاه هژمون‌ها در شبکه مورد استفاده قرار گرفته‌اند و همچنین با تأکید بر بخش‌های پیشرو اقتصادی و سهم نیروی دریایی، به بخشی از سیکل قدرت در شبکه پرداخته شده است و سرانجام از چگالی روابط بین مناطق برای تعیین نوع شبکه استفاده شده و در نهایت از شاخص مداخلات برای تعیین رفتار جنگجویانه شبکه بهره گرفته شده است.

هدف اصلی پژوهش حاضر ارائه چارچوب تئوریک است که در آن بتوان به چارچوب نوینی از مطالعات مناطق و نظم حاصل از آن دست یافت. لذا پژوهش حاضر رهیافت شبکه‌ای را به عنوان زاویه نوینی در مطالعات منطقه‌ای ارائه و به تجزیه و تحلیل آن اقدام

می‌نماید. در این راستا ابتدا بنیان‌های مفهومی رهیافت شبکه‌ای مطرح می‌گردد و ساخت و همچنین انواع شبکه تجزیه و تحلیل خواهند شد. در مرحله دوم از تئوری‌های سیکلی برای تبیین نظم نوین منطقه‌ای (نظم شبکه‌ای) بهره گرفته می‌شود.

مبانی نظری

مفاهیم شبکه

شبکه ترسیمی از نحوه پیوند موضوعات و واحدهاست. این موضوعات یا واحدها ممکن است فرد، ملکول، شرکت، مکان‌های جغرافیایی و... باشند. از دهه ۱۹۹۰ رشد فزاینده‌ای در آثار مربوط به تئوری شبکه مشاهده می‌شود و این تئوری پیشرفت عمده‌ای را تجربه می‌نماید. ریاضیات، بیولوژی و علوم اجتماعی، همگی از این منظر بهره‌مند شدند. در این راستا سه تحول عمده را می‌توان مشاهده کرد که در هر دوره بر یکی از انواع شبکه‌ها تأکید می‌گردد که به ترتیب عبارتند از:

- تأکید بر مدل جهان کوچک؛
- مد نظر قرار دادن شبکه‌های پیوسته و خوشه‌ای؛
- تأکید بر شبکه‌های فاقد معیار (آزاد).

صرف نظر از تحولاتی که در تحلیل تئوری شبکه توسط اندیشمندان حوزه‌های مختلف وجود دارد، باید بر این نکته تأکید شود که بررسی تئوری مذکور مستلزم بررسی مفاهیم و مدل‌های مربوطه است. یکی از مهمترین مفاهیم در تئوری شبکه، مفهوم فضا است که در سه گروه فضای اجتماعی، جغرافیایی و تجربه‌ای دسته‌بندی می‌گردند. در وهله اول می‌توان سطوح مختلف یا گستره‌های فضا را تشخیص داد که در آن مردمان یا واحدها اقدام می‌نمایند. فضای خانواده، جماعت، قومیت، جامعه، منطقه و جهان از آن جمله است. برای اغلب مردم فضاهای مذکور با یکدیگر تلاقی دارند. ولی آنها در قالب فضای اجتماعی دسته‌بندی می‌شوند. در مقابل فضای جغرافیایی در قالب یک سطح فیزیکی معنا و مفهوم می‌یابد (سرزمین یا محل) که فرض بر این است که تنها با یکی از فضاهای اجتماعی منطبق

است. فضای تجربه نوع دیگری از مفهوم فضا است که از توان تحلیلی برخوردار است. فضای مذکور فضایی است که موجودات در وهله نخست به عنوان لوحی ساده در معرض آن قرار می‌گیرند و در وهله دوم تسخیر کننده آن محسوب می‌شوند و در آن به صورت ناخود آگاهانه از بُعد فیزیکی و روحی سیر می‌نمایند.

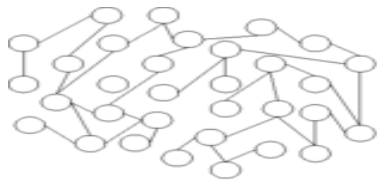
صرف نظر از گونه‌بندی‌های مذکور در بررسی مفهوم فضا، اصولاً دو برداشت مطلق‌گرایانه و نسبی‌گرا در تحلیل مفهوم فضا وجود دارد. در چارچوب مطلق‌گرایانه، فضا موجودی عینی و دارای ویژگی‌های خاص است، از سوی دیگر در دیدگاه نسبی‌گرایانه، فضا یک داده و ظرفی نمی‌باشد که رویه‌های اجتماعی و عاداتی ساکنان آن شکل گیرد (Pries, 170-172: 2005)، در شبکه، فضا از ویژگی جغرافیایی صرف خارج می‌شود و بیشتر مفهوم نسبی و انتزاعی به خود خواهد گرفت. به طور کلی فضا در شبکه، فضایی ارتباطی بوده و از نوعی سیالیت برخوردار است و ممکن است به طور همزمان گستره‌های جغرافیایی متمایز را در بر گیرد. به همین سبب تنوعی از فضاهای همزمان را می‌توان مشاهده کرد که در بسیاری از مواقع با یکدیگر تلاقی خواهند کرد. در چارچوب ویژگی‌های ساختاری شبکه نیز مفاهیم متعددی شکل می‌گیرد که بهم پیوستگی روابط موجود در درون گروه، انسجام گروهی، جهان اجتماعی، درجه و رتبه گره، تقسیم کار، نابرابری، حالت جهندگی و انعطافی از آن جمله می‌باشد (White, 2004: 173-192).

انواع شبکه‌ها

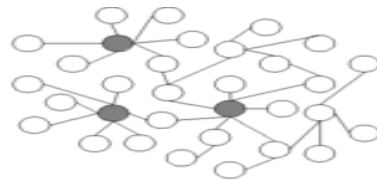
شبکه‌ها از دیدگاه واتز و استروگاتز به دو گونه کاملاً متمایز دسته‌بندی می‌شوند (Watts & Strogatz, 1998: 393). در یک سو شبکه‌های سامان‌یافته و منظم قرار دارند و در دیگر سوی شبکه‌های نامنظم و تصادفی قابل مشاهده‌اند. در شبکه‌های منظم، گره‌ها و نقاط به گونه‌ای یکسان با شمار یکسانی از همسایگان خود در ارتباط می‌باشند. این شبکه‌ها کاملاً خوشه‌ای می‌باشند که در آن نقاط نزدیک به هم ارتباط متراکمی با یکدیگر دارند. شبکه‌های تصادفی دارای نقاطی هستند که این نقاط ارتباط کاملاً تصادفی با یکدیگر دارند که برخی از آنها در همسایگی یکدیگر قرار گرفته‌اند. در جهان واقعیت، شبکه‌های کاملاً سامان‌یافته و یا کاملاً

تصادفی وجود ندارند، بیشتر شبکه‌ها در حدواسط این دو مدل قرار دارند. در این میان مدل جهان کوچک نمونه‌ای از این شبکه‌ها می‌باشد. در این مدل مجموعه‌ها و گروه‌های کوچکی وجود دارند که هر کدام از آنها ممکن است با برخی از اعضا دیگر مجموعه‌های موجود در شبکه دارای روابط باشند. به عبارتی برخی از نقاط و گره‌های شبکه از معدل ارتباطی بیشتری نسبت به بقیه برخوردارند. واتز و استروگتس مدل جهان کوچک را در قالب شبکه‌هایی باز تعریف می‌نمایند که در عین حال که به مانند شبکه تصادفی از درجه و میزان خاصی از جدایی برخوردارند ولی بصورت خوشه‌ای نیز درآمده‌اند (Shulman, 1998: 88) و در این میان عوامل متعددی مانند روابط تصادفی و یا آگاهانه، پیوندها، خوشه‌ها و... بر سطح همگرایی بین واحدها مؤثرند (Freyberg-inan, 2006: 221-244). برخی مانند استوکر نیز از شبکه‌های سلسله مراتبی سخن به میان می‌آورند که در آن نقاط و گره‌ها به صورت سلسله مراتبی در شبکه سامان یافته‌اند (Green & d.newth, 2001). به طور کلی انواع شبکه‌ها را به صورت شکل شماره ۱ می‌توان نشان داد:

شکل شماره ۱: انواع شبکه

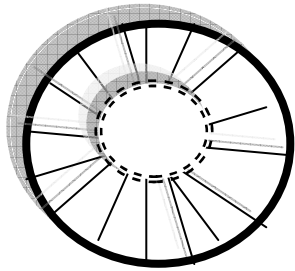


(a) Random network

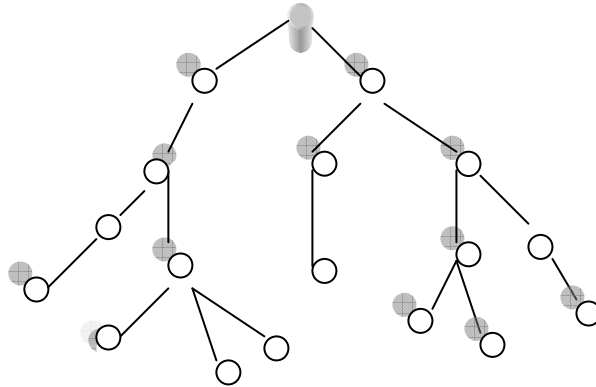


(b) Scale-free network

شبکه سامان یافته و منظم

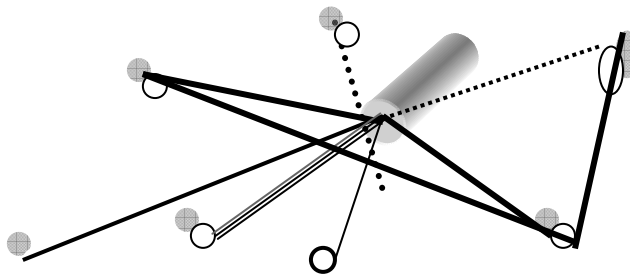


شبکه سلسله مراتبی



شبکه‌های فاقد معیار (آزاد) از دیگر انواع رایج شبکه‌ها می‌باشد که در حوزه روابط بین‌الملل از کاربرد زیادی برخوردار است. یکی از ویژگی‌های شبکه‌های فاقد معیار، ارتباطات ترجیحی است بدین معنی که گره‌های جدید خواهان ارتباط با گره‌هایی هستند که هم‌اکنون ارتباط زیادی با یکدیگر دارند (شکل شماره ۲)

شکل شماره ۲: شبکه فاقد معیار



در شبکه‌های فاقد معیار، قانون قدرت و توزیع قدرت حاکم خواهد بود. در برخی از مدل‌های آن، گره‌های فراوان وجود دارند که همگی دارای ارتباط یکسانی با یکدیگر می‌باشند. این نوع شبکه‌ها زنگوله مانند هستند. از سوی دیگر در برخی از شبکه‌ها گره‌های فراوانی وجود دارند اما از نظر سطح ارتباط با یکدیگر یکسان نیستند. برخی ارتباط کمی با

یکدیگر داشته و تعداد کمی از آنها نیز ارتباط بیشتری با یکدیگر خواهند داشت.

پیچیدگی سیاست‌گذاری شبکه‌ای

دیدگاه شبکه‌ای، بر این فرض است که سیاست‌ها و خط‌مشی‌ها در شبکه‌ای از نهادها ایجاد و اجرا می‌گردند. پیچیدگی از خصلت‌های چنین نگرشی است. در این راستا مهمترین پیچیدگی‌های مذکور را می‌توان به صورت زیر بیان کرد:

- ارتباط با سایر بازی‌ها و شبکه‌ها؛
- انجام بازی‌ها در قالب شبکه‌های مختلف با قواعد گوناگون؛
- وجود بازیگران مختلف با برداشت‌های گوناگون؛
- تعامل استراتژی‌های گوناگون بازیگران مختلف در درون سطوح مختلف؛
- عامل بین سطوح استراتژیک مختلف شبکه‌های متمایز (GILS, VAN & KLIJN, 2007: 39-159).

پیوندهای استراتژیک بین واحدهای شبکه

اصولا در دیدگاه شبکه‌ای نوعی پیوند استراتژیک بین گره‌های شبکه مشاهده می‌شود اما این پیوندها از نوعی سیالیت برخوردار بوده و تغییر پذیر می‌باشند. به طور کلی تئوری‌هایی مانند تئوری مقاطعه کاری، هزینه مبادله، تئوری بازی‌ها، وابستگی منابع، تئوری قدرت چانه‌زنی، تئوری رفتار یا مدیریت استراتژیک، تئوری گذار به تبیین چنین پیوندهایی می‌پردازند (Teng, 2000: 77-101).

تحلیل شبکه‌های سیستمی از دیدگاه تئوری‌های سیکل بلند

داده‌ها و یافته‌های تجربی

از جمله تئوری‌های موجود در حوزه روابط بین‌الملل، تئوری‌های مبتنی بر تمرکز قدرت و سیکلی می‌باشند. با نگرش شبکه‌ای به سیستم بین‌المللی می‌توان از این تئوری‌ها به منظور تبیین ابعاد مختلف آن از جمله شکل‌گیری، ساخت، توپولوژی، فرایندهای درونی شبکه، اتحاد استراتژیک و یا بی‌نظمی‌ها و نوع مدیریت شبکه‌ای بهره برد، اما ذکر این نکته ضروری است که

در این خصوص مجموعه‌ای از تئوری‌های سیکلی قابل طرح می‌باشند. تئوری‌های سیکل‌های اقتصاد جهانی، تئوری سیکل بلند، تئوری ثبات هژمونیک و تئوری گذار قدرت از آن جمله می‌باشند.

سامان‌دهی شبکه

اولین موضوع، سامان‌دهی شبکه‌های سیستمی است. در این راستا تئوری‌های سیکلی، معمولاً چهار فاز اساسی از جمله فاز جنگ جهانی، ظهور قدرت جهانی، زوال مشروعیت قدرت جهانی و تمرکززدایی قدرت را در تبیین فرایند حیات سیستم مطرح می‌نمایند که بر اساس فازهای ظهور و سقوط هژمونی در تئوری چرخه بلند جرج مدلسکی و تامپسون (Modelski & Thomson, 1988) توضیح داده می‌شود.

مدلسکی و تامپسون در تئوری سیکل بلند رهبری، تبیین سیاسی، اقتصادی و فرهنگی از استیلا بر سیستم ارائه می‌نمایند اما تأکیدشان بر استقلال عوامل سیاسی است. فرض اساسی آنان بر این است که سیستم جهانی از ویژگی ساختاری برخوردار است. در این سیستم هر چند مدیریت واحد جهانی وجود ندارد اما واحد هژمون به عنوان قدرت جهانی این وظیفه را انجام می‌دهد (Modelsky, 1978). مدلسکی و تامپسون بر این باورند که جنگ جهانی با خود رهبر نوین جهانی به همراه دارد. از دل جنگ جهانی دولت مسلط جدیدی نمایان می‌گردد که از برتری نظامی برخوردار است و قواعد نوینی را برای سیستم مذکور وضع خواهد کرد. گلپین نیز مفهوم ثبات هژمونیک را توسعه می‌دهد. از دید ایشان عرصه سیاست بین‌الملل عرصه تلاش برای کسب قدرت، پرستیژ و ثروت می‌باشد. تأکید ایشان بر هژمون می‌باشد که توان ایجاد نظم سیستمی را خواهد داشت. چنین دولتی نیز زاده جنگ هژمونیک می‌باشد (Gilpin, 1988). تئوری گذار قدرت ارگانسکی نیز نظم جهانی را نظمی سلسله مراتبی تصور می‌نماید که در آن بازیگران موقعیت و جایگاه خود را در نظم جهانی بر پایه تفاوت در توزیع قدرت در میان واحدها کسب می‌نمایند. دولت‌ها به مانند گروه‌ها در رقابت برای دستیابی به منابع کمیاب در نظم جهانی تلاش می‌کنند. تئوری گذار، رقابت بین‌المللی را اصل اساسی مطرح می‌نماید. در این تئوری، نظم جهانی وابسته به نحوه توزیع قدرت و

رضایت در میان واحدها خواهد بود (قاسمی، ۱۳۸۴: ۶۳). ارگانسکی و کگلر (Organski & Kugler, 1980) جنگ‌های بزرگ را یکی از پدیده‌های رایج در سیستم بین‌الملل محسوب کرده و بر این باور می‌باشند که زمانی چنین جنگی رخ خواهد داد که توزیع قدرت بین دولت مسلط و چالشگر به مرز برابری برسد. در تئوری سیکل بلند اقتصادی نیز وقوع جنگ را در سیستم به فاکتورهای اقتصادی و آنهم به صورت سیکلی مرتبط می‌سازد (Konderatieff, 1935) او بر این باور است که جنگ در مراحل نهایی فازهای انبساطی سیستم رخ می‌دهد چرا که رقابت جهت دستیابی به منابع و بازار می‌تواند موجب بروز تنش‌های داخلی و خارجی باشد.

به هر حال ماحصل جنگ‌های مذکور نیز پیدایش و ظهور قدرت جهانی نوینی است که رهبری سیستم را از جمله وظایف خود به شمار می‌آورد. در این فاز، رهبری سیستم، شبکه‌بندی نوینی را بر آن تحمیل می‌کند که این اقدام مرزبندی‌های نوینی را در پی خواهد داشت. به طور کلی تأکید این تئوری‌ها بر چرخه قدرتی است که تلاش واحدها و اهداف آنان را نشان می‌دهد. تسلط بر حوزه‌های عملیاتی استراتژیک شرط برتری در چرخه قدرت است. با توجه به گستره قدرت رهبری، تعداد حوزه‌های عملیاتی کاهش یا افزایش خواهد یافت اما حوزه‌های عملیاتی مذکور مستقل از یکدیگر نمی‌باشند و به همین جهت در نهایت از پیوند بین آنها شبکه استراتژیک و عملیاتی کشور شکل می‌گیرد.

در مجموع می‌توان گفت که در فاز جنگ جهانی، ساختار و ساخت‌بندی شبکه سیستمی شروع به شکل‌گیری می‌کند. در فاز قدرت جهانی هژمون نوظهور، شبکه‌های پایگاهی را از هژمون قبلی تحویل گرفته و به خود اختصاص می‌دهد و شکل خاصی به آن می‌بخشد در فاز دوم به تحکیم تسلط خود بر حلقه‌های شبکه‌ای پرداخته و سرانجام در فازهای سوم و چهارم شبکه‌های موجود را از دست خواهد داد (Harkavy, 1999: 962-964). به عبارتی در این فازها زوال شبکه‌ای سیستم بین‌الملل صورت می‌گیرد.

تئوری سیستم جهانی والرشترین نیز با تأکید بر اصالت اقتصاد جهانی سرمایه‌داری، این سیستم را شبکه‌ای از مناطق ژئواکونومیکی و یا به عبارتی شبکه‌ای بین منطقه‌ای با تقسیم کار واحد اما با سیاست و فرهنگ‌های چندگانه تصور می‌کند (Wallerstein, 1974, 1979, 1980).

از دیدگاه ایشان، سیستم اقتصاد جهانی در قرن شانزدهم در اروپا متولد و به کل جهان گسترش یافت. این سیستم در برگیرنده سه بخش ساختاری یعنی بخش مرکز متشکل از دولت‌های قوی و منسجم با فعالیت‌های اقتصادی متنوع و سرمایه‌دارانه، بخش پیرامون با اقتصاد مبتنی بر تولید کالاهای خام و دولت‌های ضعیف و بخش شبه پیرامونی با برخی از ویژگی‌های هر دو بخش می‌باشند. در درون بخش مرکز، دولتی با ویژگی هژمونیک ظهور می‌کند که از بعد تولید، تجارت و مالیه بر سایرین استیلا خواهد یافت. بدین ترتیب از این منظر دو نوع مناطق به عنوان شکل دهنده شبکه جهانی مطرح می‌باشند. نخست مناطق هژمونیک است که بر پایه اصالت اقتصاد جهانی و در همین قالب نمودار خواهند شد. این نوع مناطق دارای مرزهای کارکردی خواهند بود و از خصلت ژئواکونومیکی برخوردارند. نوع دوم مناطقی هستند که بر اساس سیاست هژمون و در بخش سیستم سیاسی بوجود می‌آیند که دارای ویژگی ژئوپلیتیکی می‌باشند. در نهایت ضمن تلاقی مناطق در شبکه سیستم جهانی، بین آنها ارتباط کارکردی نیز برقرار می‌گردد. از این منظر دو نوع شبکه سیستمی را می‌توان تشخیص داد. شبکه سیستمی سیاسی که در حوزه مدیریتی سیستم شکل می‌گیرد و در قالب تئوری‌های قدرت محور سیکلی قابل توضیح است. دوم شبکه ژئواکونومیکی است که از سه حلقه به هم مرتبط مرکزی، پیرامونی و شبه پیرامون شکل گرفته است و دارای چرخه اقتصادی جهانی است.

البته شبکه‌ها در سطح محلی نیز توسط واحدهای موجود در سطوح میانی و پایینی هرم قدرت جهانی پدیدار می‌شوند که با توجه میزان قدرت واحدهای عضو و پیوندهای کارکردی، منابع، منافع و کنترلی حلقه‌های آن، از شبکه جهانی و گسترده متمایز می‌باشند.

گونه‌شناسی مناطق به عنوان حلقه‌های شبکه‌ها

مناطق به عنوان حلقه‌های شکل دهنده شبکه، دارای ویژگی‌های متفاوتی هستند که آنها را از یکدیگر متمایز می‌سازد. در این راستا دو نوع کلی از مناطق را می‌توان تشخیص داد که عبارتند از:

- مناطق و حلقه‌های ساختاری؛

- مناطق و حلقه‌های ساختی و مفهومی.

مناطق و حلقه‌های ساختاری به سه گونه متمایز دسته‌بندی می‌شوند: نخست حلقه و یا مناطقی هستند که به وسیله نیروهای خارجی شکل می‌گیرند؛ دوم مناطق منعطف و فاقد ساختار مستحکم می‌باشد که در آن تعاملات منطقه‌ای به اندازه‌ای نیست که منجر به یک ساختار مشخصی از بهم وابستگی گردد. سومین و مهمترین آنها مجموعه‌های امنیتی است که در آن دولت‌ها و دیگر واحدها به اندازه‌ای به یکدیگر نزدیک شده‌اند که امنیت آنها شدیداً به یکدیگر وابسته شده است (Buzan & ole waever, 2003: 43). این مجموعه‌های امنیتی خود به سه دسته تقسیم می‌گردند:

دسته اول مجموعه‌هایی هستند که توسط قدرت‌های بزرگ ایجاد و در سطح جهانی عمل می‌نمایند؛

دسته دوم تعدادی از قدرت‌های بزرگ در آن حضور دارند؛

دسته سوم مناطق عادی می‌باشند که قدرت بزرگ جهانی در آن حضور ندارد.

مناطق مفهومی دومین گونه از مناطق در درون شبکه‌های سیستمی به شمار می‌روند. این نوع مناطق در چارچوب جغرافیایی تعریف نمی‌شوند. برداشت‌های جدید بر سازه اجتماعی مناطق و حلقه‌ها تأکید دارند. در اینجا مناطق محصول تصور و برداشت مشترک در میان گروهی از واحدهاست (Acharya, 2007: 629-52).

اما از دیدگاه شبکه، ضمن اهمیت مناطق مفهومی، مهمترین پرسش در خصوص نحوه ارتباط و پیوند بین مناطق و گره‌ها و نیز ارتباط آنها با حلقه‌های فرا دست‌ی است. در اینجا دینامیک‌های منطقه‌ای الزاماً از تعاملات قدرت بزرگ پیروی نمی‌نمایند (Buzan & waever, 2003: 456). اصولاً تأکید بر نقش قدرت‌های بزرگ در ایجاد نظم منطقه‌ای امری رایج در ادبیات روابط بین‌الملل می‌باشد. مرشایمر تمایل قدرت‌های بزرگ را در ایجاد سلطه منطقه‌ای، امری عادی و غیر قابل اجتناب می‌داند (Mearsheimer, 2001). کازنستاین معتقد است که سیاست ایالات متحده آمریکا، منطقه‌گرایی را به عنوان یکی از ویژگی‌های اساسی سیاست جهانی مد نظر قرار می‌دهد. حتی جهانی و بین‌المللی شدن نیز که مناطق را نفوذپذیر می‌نمایند، در اغلب موارد در تطابق با سیاست‌های آمریکا قرار دارند (Kansentain, 2005: 13-24) کوپر و

تیلور نیز بر این باورند که قدرت‌های بزرگ نهادهای منطقه‌ای را شکل داده و در این نهادهای منطقه‌ای، دولت‌های ضعیف‌تر توان کمی در پیوستن به آن دارند (Cooper & Taylor, 2000). گریکو نیز استدلال می‌کند که قدرت‌های بزرگ ممکن است تلاش قدرت‌های کوچک را برای همگرایی منطقه‌ای ناکارآمد سازند (Grieco, 1999). اما باید گفت که ارتباطات شبکه‌ای به صورت یک‌طرفه نخواهد بود بلکه فضا برای پاسخ مناطق یا حلقه‌های فرودستی به قدرت یا قدرت‌های برتر به عنوان حلقه‌های فرادستی مهیا می‌باشد. مهمترین پاسخ‌ها عبارتند از:

- اعلام نارضایتی از طرف قدرت بزرگ موجود در منطقه و نه الزاماً چالش فیزیکی؛
- ترسیم حوزه نفوذ توسط قدرت بزرگ منطقه‌ای که می‌تواند رقابت‌های مختلف با سایر قدرت‌های بزرگ از جمله هژمون را سبب گردد؛
- رقابت منطقه‌ای بین قدرت منطقه‌ای در حال ظهور در برابر قدرت منطقه‌ای مورد حمایت هژمون؛
- مقاومت دولت‌های کوچک‌تر منطقه‌ای در برابر قدرت برون منطقه‌ای و یا قدرت‌های منطقه‌ای و یا هر دو؛
- اخراج و محروم‌سازی به معنای همکاری ائتلاف‌های منطقه‌ای قدرت‌های کوچک برای کاهش گستره مداخله قدرت‌های بزرگ در امور منطقه‌ای آنها؛
- شکل‌گیری جنبش‌های ضد هژمون در منطقه؛
- به چالش کشیدن مشروعیت برخی از قدرت‌های بزرگ موجود در منطقه.

گونه‌شناسی ساخت شبکه‌ای موجود

ساخت شبکه‌ای در سیستم بر اساس نوع توزیع قدرت در شبکه و همچنین تراکم و چگالی ارتباطات بین حلقه‌ها شکل می‌گیرد. بدین لحاظ سنجش قدرت کشورهای بزرگ و نوع پراکندگی آنها در سیستم مهم می‌باشد. بر اساس داده‌های تجربی سالهای ۱۸۲۰ تا ۱۹۹۵ می‌توان به صورت مقایسه‌ای به جایگاه کشورهای بزرگ اشاره نمود.

جدول شماره ۴: مقایسه کشورهای بزرگ بر اساس تولید ناخالص ملی و سهم درآمد سرانه (میلیارد دلار)

چین		آمریکا		آلمان		بریتانیا		سال
GDP/C	GDP	GDP/C	GDP	GDP/C	GDP	GDP/C	GDP	
۵۲۳	۲۲۸,۶	۱۲۸۷	۱۲,۶	۱۱۱۲	۱۶,۴	۱۷۵۶	۳۴,۸	۱۸۲۰
-	-	۱۸۱۹	۲۲,۵	۱۴۷۶	۲۹,۴	۲۳۶۲	۶۰,۵	۱۸۵۰
۵۲۳	۱۸۷,۲	۲۴,۵۷	۹۴,۴	۱۹۱۳	۴۴,۱	۲۳۶۲	۹۶,۶	۱۸۷۰
-	-	۳۱۹۳	۱۶۱,۱	۲۰۷۸	۵۳,۱	۳۵۵۶	۱۱۴,۹	۱۸۸۰
۶۱۵	۲۳۳,۵	۳۳۹۶	۲۱۵	۲۵۳۹	۷۰,۶	۴۰۹۹	۱۴۳,۵	۱۸۹۰
۶۵۲	۲۶۰,۶	۴۰۹۶	۳۱۲	۳۱۳۴	۹۹,۲	۴۵۹۳	۱۷۶,۵	۱۹۰۰
۶۸۸	۳۰۰,۹	۵۳۰۷	۵۱۸	۳۸۳۳	۱۴۵,۱	۵۰۳۲	۲۱۴,۵	۱۹۱۳
-	-	۵۵۵۹	۵۹۴,۱	۲۹۸۶	۱۱۴	۴۶۵۱	۲۰۳,۳	۱۹۲۰
۷۸۶	۳۸۴,۳	۶۲۲۰	۷۶۹,۲	۴۰۴۹	۱۶۵,۲	۵۱۹۵	۲۳۸,۳	۱۹۳۰
۷۷۸	۴۰۰	۷۰۱۸	۹۳۰,۸	۵۵۴۵	۲۴۲	۶۵۴۶	۳۱۵,۷	۱۹۴۰
۶۱۴	۳۵۵,۵	۹۵۷۳	۱۴۵۷,۶	۴۲۸۱	۲۱۴	۶۸۴۷	۳۴۴,۹	۱۹۵۰
۸۷۸	۵۸۵,۵	۱۱۱۹۳	۲۹۲۲,۲	۸۴۶۳	۴۶۹,۲	۸۵۷۱	۴۴۸,۹	۱۹۶۰
۱۰۹۲	۸۹۳,۷	۱۴۸۵۴	۳۰۴۵,۸	۱۱۹۲۳	۷۲۳,۷	۱۰۶۹۴	۵۹۴,۹	۱۹۷۰
۱۴۶۲	۱۴۳۴,۲	۱۸۲۷۰	۴۱۶۱	۱۵۳۷۰	۹۴۶,۳	۱۲۷۷۷	۷۱۹,۵	۱۹۸۰
۲۶۵۳	۳۱۹۶,۳	۲۳۳۷۷	۶۱۴۹,۵	۱۹۰۹۷	۱۲۷۵,۷	۱۶۳۷۱	۹۶۱	۱۹۹۵
۶۳۹۸	۹۴۰۶	۲۵۵۳۳	۹۳۳۸	-	-	-	-	۲۰۱۵

منبع: MADISON, angus:1995 monitoring the world economy, 1820-1992 paris: OECD
 Madison, angus1998, Chinese economic performance in the long run, paris OECD

جدول شماره ۵: مقادیر شاخص‌های قدرت ۱۹۹۷-۱۹۹۵

کشور	جمعیت	تولید کالای صنعتی	انرژی	درصد هزینه نظامی	درصد پرسنل نظامی
آمریکا	۱۳	۳۷	۴۱	۵۲	۱۸
چین	۶۲	۸	۲۱	۷	۳۶
ژاپن	۶	۲۷	۱۰	۶	۳
آلمان	۴	۱۴	۷	۷	۵
روسیه	۷	-	۱۲	۱۳	۳۰
بریتانیا	۳	۶	۵	۶	۳
فرانسه	۳	۷	۵	۹	۵

منبع: William c. wohlforth: the stability of unipolar world :international security , vol24 no 1, summer1999 pp12 17

بر اساس داده‌های مذکور توزیع قدرت در سیستم نوین، بیانگر جایگاه برتر هر چند رو به زوال آمریکا در سیستم بین‌المللی است. علاوه بر آن قدرت‌های بزرگ در حوزه‌های جغرافیایی متعدد پراکنده شده‌اند از جمله روسیه در منطقه اوراسیا، چین و ژاپن در جنوب شرق آسیا، آلمان و فرانسه و انگلستان در اروپا از آن جمله است. با توجه به دو عنصر مذکور می‌توان به گونه‌شناسی شبکه سیستمی اقدام کرد. در این راستا کوهن ساختارهای ژئوپلیتیکی سیستم بین‌الملل نوین را بر محوریت قدرت‌های بزرگ به گونه‌ای خاص ترسیم می‌نماید. از دیدگاه وی، مناطق ژئوپلیتیکی آمریکای شمالی و مرکزی، اروپای بحری و غربی، حلقه یا کمربند آسیا، پاسفیک، آمریکای جنوبی و آفریقایی نخستین حوزه در سیستم محسوب می‌گردند که در اینجا آمریکا به عنوان قدرت مسلط محسوب می‌شود.

دومین حوزه شامل اوراسیا و آتلانتیک می‌باشد که روسیه قدرت مهم و مسلط در آن به شمار می‌آید و مرزهای اروپای شرقی از جمله دولتهای بالتیک، بلاروس، اوکراین، مالدوای، بلغارستان به علاوه قفقاز، آسیای مرکزی و مغولستان را در بر خواهد گرفت و غرب برای نفوذ در این گستره شدیداً تلاش می‌نماید.

سومین حوزه، آسیای شرقی است که توسط چین رهبری می‌شود و همچنین مناطق هند و چین و کره شمالی را شامل می‌گردد. این منطقه که سواحل طلایی نیز نامیده می‌شود از اهمیت اقتصادی بسیار زیادی برخوردار بوده و منبع رشد سریع چین به حساب می‌آید.

آسیای جنوبی نیز از دیدگاه کوهن منطقه ژئوپلیتیکی است البته از دیدگاه وی هرگز به سطح یک گستره ژئوپلیتیکی نرسیده است. در صورتی که هند به قدرت خود بیافزاید منطقه آسیای جنوبی می‌تواند به یک گستره ژئوپلیتیکی تبدیل شود. سرانجام حد واسط بین سه گستره موجود ژئوپلیتیکی و آسیای جنوبی، کمربند آشوب خاورمیانه قرار دارد که با تعارضات داخلی و درونی روبرو بوده و تحت فشار قدرت‌های بزرگ خارجی است.

همچنین برخی از نواحی وجود دارند که با رقابت‌های قومی، قبیله‌ای روبرو بوده و قدرت‌های بزرگ علاقه‌ای برای نفوذ در آنها از خود نشان نمی‌دهند، مثلاً آفریقای مرکزی جزء این نوع نواحی می‌باشد. علاوه بر آن از دیدگاه وی تغییرات زیر را می‌توان در حوزه ژئوپلیتیکی شاهد بود:

۱- ظهور حوزه اقیانوس هند با برتری قدرت هند؛

۲- گسترش اروپای بحری و غربی به آناتولی، لوانت و آفریقای شمال شرق که با هم منطقه ژئوپلیتیکی نوینی را شکل می‌دهند که آن را اورامدیترا نه می‌نامد؛

۳- گسترش خاورمیانه به پاکستان و افغانستان؛

۴- ظهور نواحی ساحلی آسیای شرقی به عنوان مناطق عبوری (Cohen, 2003: 1-33).

اما از دیدگاه شبکه‌ای این پرسش مطرح خواهد بود که از نحوه ارتباط بین گره‌های شبکه‌ای مذکور چه نوعی شبکه‌ای حاصل خواهد شد؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت که وجود مراکز متعدد قدرت بویژه در گستره‌های جغرافیایی متمایز و آنارشی بودن سیستم بین‌الملل، سبب شکل‌گیری مدل جهان کوچک و شبکه فاقد معیار (آزاد) سلسله مراتبی می‌گردد که در آن آمریکا سعی دارد با بهره‌گیری از برتری کلی قدرت، روابط ترجیحی واحدها را به سمت خود جلب نماید. استقرار سپر موشکی بر اروپا، مداخله در خاورمیانه، افغانستان و پاکستان، همکاری هسته‌ای با هند، دخالت در فرایندهای منطقه‌ای جنوب شرق آسیا از جمله موضوع کره شمالی و غیره نشانگر چنین موضوعی است. بدین ترتیب به عنوان

گره یا حلقه مداخله‌گر، خود را بر تمامی بخش‌های شبکه تحمیل می‌نماید. از سوی دیگر وجود قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای در حوزه‌های مختلف شبکه، سبب شکل‌گیری ارتباطات ترجیحی ارادی و یا تحمیلی واحدهای موجود در آن گستره‌ها با چنین قدرت‌های بزرگ درون منطقه‌ای خواهد شد. در حال حاضر روسیه در اوراسیا و چین در جنوب شرقی آسیا در زمره چنین قدرت‌هایی می‌باشند. در برخی حوزه‌ها نیز این دو با همکاری یکدیگر به گسترش فضای شبکه‌ای خود اقدام نموده‌اند که این موضوع را می‌توان در شانگهای مشاهده کرد.

در این راستا با توجه به ویژگی گستره‌های متمایز شبکه‌ای، میزان تأثیرگذاری آمریکا بر فرایندهای آن متفاوت می‌باشد. در بیشتر دوران بعد از جنگ جهانی دوم، آسیای شرقی به ویژه در حوزه اقتصادی از نظم اقتصادی چندجانبه و اقتصاد باز، تحت نظارت آمریکا سودمند گردید. در حوزه استراتژیک چنین تصویری پیچیده‌تر به نظر می‌رسد. مهمترین نتیجه دوران جنگ سرد، تقسیم منطقه بر اساس خطوط ایدئولوژیکی و ایجاد اتحادهای دو جانبه بود که همکاری درون منطقه‌ای را با مشکلات متعددی روبرو می‌ساخت. بعد از جنگ سرد و شکل‌گیری سیستم هژمونیک، یکی از دلایل طرح آسیای جنوب شرقی به عنوان حلقه ژئوپلیتیکی در شبکه، وجود قدرت‌های بزرگ در منطقه و بازی استراتژیک بین چهار طرف مهم یعنی روسیه، آمریکا، چین و ژاپن به عنوان چهار قطب موجود در این منطقه می‌باشد. موضوعی که می‌تواند منطقه را تبدیل به حوزه رقابت استراتژیک به منظور دستیابی به رهبری سیستم بنماید و دقیقاً به دلیل وجود چنین قدرت‌های بزرگ ساختاری در آن، اثرگذاری آمریکا بر آن با مشکل روبرو شده و لذا برای کنترل آن متوجه حلقه یا گستره‌هایی مانند هند شده است.

پایان جنگ سرد تحول در امور ژئوپلیتیکی آفریقا نیز محسوب می‌گردد. بعد از سقوط اتحاد جماهیر شوروی و رهایی اروپای شرقی و آسیای مرکزی از آن، توجه غربیها به حوزه‌های نفوذ قبلی این کشور جلب گردید (Vaughan, 1994: 186-204). در این میان در سلسله مراتب مناطق استراتژیک آمریکا، آفریقا جایگاه پایین‌تری نسبت به حوزه اوراسیایی شوروی پیدا کرد. آشکارترین شاخص چنین تنزلی را در کاهش کمک‌های یکجانبه آمریکا به آفریقا در دهه ۱۹۹۰ می‌توان نشان داد که به یک سوم آن رسید (Lancaster, 1999). عموماً آمریکا خود را از تعارضات آفریقا کنار کشید. البته برخی استثنائات را نیز می‌توان مشاهده کرد

از جمله درگیری در تعارضات صحرای غربی و یا حمایت ضمنی از سربازان اوگاندا در کنگو کینشازا. در دهه ۱۹۹۰ سیاست خارجی آمریکا جامعیت خاص خود را نسبت به این قاره از دست داد و الگوی گزینشی و محدود به خود گرفت. در این راستا مداخلات به اصطلاح بشر دوستانه در سومالی در این قالب تعریف می‌شود. سرانجام اینکه بازی تعارض سرزمینی حاصل جمع جبری صفر دوقطبی که بر روابط متقابل آمریکا و دولت‌های آفریقایی سایه انداخته بود، رو به زوال رفت و دولت‌های تحت‌الحمایه ارزش خود را در کد استراتژیکی آمریکا از دست دادند (McLaughlin, 2003). برای نمونه سومالی که از متحدین استراتژیک اواسط دهه ۱۹۹۰ آمریکا محسوب می‌گردید، جذابیت خود را در سیاست خارجی آمریکا از دست داد.

از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ موضوع دولت‌های شکست خورده مطرح گردید. در حقیقت دولت‌های ضعیف و شکست خورده به عنوان خلأ ژئوپلیتیکی تصور شدند که تهدیدات از درون آنها شکل می‌گیرد. در سال ۲۰۰۲ استراتژی امنیت ملی آمریکا بر این نکته تأکید داشت که باید به دولت‌های ضعیف و شکننده آفریقایی کمک کرد تا تقویت گردند. بنابراین آمریکا سیاست بازگشت و توجه مجدد به این حوزه را در دستور کار استراتژیک خود قرار می‌دهد. البته وجود منابع از جمله منابع نفتی مانند نفت نیجریه آن را به یکی از نقاط مورد توجه در سیاست خارجی آمریکا تبدیل می‌کند (McLaughlin, 2003).

در حوزه اروپایی به دلیل سطح انسجام درون منطقه‌ای و همچنین تبدیل اروپا به یک جامعه امنیتی از یک سو و وجود قدرت‌های بزرگ درون منطقه‌ای از سوی دیگر از میزان استیلای آمریکا بر فرایندهای منطقه کاسته شده است. در عوض نوع پیوند بین آنها در قالب رسمی و نهادی مانند ناتو تعریف می‌گردد. با این حال ارتباطات ترجیحی آنها بویژه در قالب شبکه به سمت آمریکا جهت‌گیری شده است.

در حوزه اوراسیا نیز به دلیل وجود قدرت بزرگ منطقه‌ای روسیه در آن، از قدرت مانور آمریکا شدیداً کاسته شده است. کشورهای این گستره حول محور روسیه روابط خود را سامان بخشیده‌اند البته آمریکا سعی بر نفوذ گسترده در آن داشته و خواهد داشت اما به نظر می‌رسد قادر به اقدام استراتژیک به عنوان نظم‌دهنده منطقه‌ای نمی‌باشد. گویای آن واقعیت نیز وقایع اخیر گرجستان در موضوع آبخازیا بود که با پاسخ شدید روسیه روبرو شد (قاسمی، ۱۳۸۶: ۱۱۱-۱۱۲).

در این میان به نظر می‌رسد در حوزه استراتژیک خاورمیانه، آمریکا به عنوان مرکز ارتباطی واحدها عمل می‌کند این گستره به دلیل فقدان قدرت درون منطقه‌ای مسلط، به هم ریختگی درونی، عدم علاقه جدی یا اولویت سایر قدرت‌های بزرگ در رقابت با آمریکا، تمرکز توان استراتژیک آمریکا در استیلا بر این منطقه، این کشور نقش مسلط را در آن بازی می‌نماید و به دلیل تقویت این موقعیت جدال استراتژیک آن با واحدهای درون منطقه شکل گرفته است. بعد دیگر نگرش شبکه‌ای، سطح ارتباط بین حلقه‌ها و مناطق مذکور با یکدیگر است که این موضوع بایستی بر اساس سطح ارتباط ترجیحی واحدها با یکدیگر مورد سنجش قرار گیرد. داده‌های مربوط به این موضوع بر اساس یافته‌های کیم و هنگ شین را می‌توان به صورت جداول شماره ۶ و ۷ نشان داد.

جدول شماره ۶: چگالی بلوک‌ها بر اساس منطقه و زمان با معیار ده میلیون دلار

آمریکای شمالی			آسیا			آفریقا			منطقه
۱۹۹۶	۱۹۷۵	۱۹۵۹	۱۹۹۶	۱۹۷۵	۱۹۵۹	۱۹۹۶	۱۹۷۵	۱۹۵۹	سال
/۰۶	/۰۸	/۰۴	/۱۲	/۱۲	/۹۰	/۰۸	/۰۴	/۰۷	آفریقا
/۲۵	/۱۵	/۱۳	/۶۸	/۵۸	/۵۰	/۲۴	/۱۴	/۱۳	آسیا
۳۱	۳۳	۲۴	۱۸	۱۵	۱۴	۰۶	۰۷	۰۶	آمریکای شمالی
۳۱	۲۹	۱۹	۲۳	۱۲	۰۸	۰۴	۰۴	۰۵	آمریکای جنوبی
۳۵	۳۷	۳۲	۶۳	۴۹	۴۷	۳۳	۳۷	۳۴	اروپا
/۰۸	/۱۰	/۰۷	۳۲	۲۶	۱۶	۰۶	۰۸	۰۷	آسیای جنوب غربی و شمال آفریقا

جدول شماره ۷: چگالی بلوکها بر اساس منطقه و زمان با معیار ده میلیون دلار

آسیای جنوب غربی و شمال آفریقا			اروپا			آمریکای جنوبی			منطقه
۱۹۹۶	۱۹۷۵	۱۹۵۹	۱۹۹۶	۱۹۷۵	۱۹۵۹	۱۹۹۶	۱۹۷۵	۱۹۵۹	سال
/۰۴	/۰۲	/۰۴	/۲۶	/۳۵	/۲۶	/۰۵	/۰۳	/۰۱	آفریقا
/۴۵	/۲۹	/۱۹	/۶۴	/۵۴	۴۰	/۳۲	/۱۵	/۱۶	آسیا
/۱۰	/۱۱	/۰۹	/۳۵	/۳۷	/۳۱	/۱۹	/۱۷	/۱۵	آمریکای شمالی
/۱۴	/۱۰	/۰۵	/۴۶	/۵۰	/۴۸	/۵۳	/۴۷	/۳۱	آمریکای جنوبی
/۶۳	/۶۳	/۴۸	/۸۱	/۸۰	/۷۴	/۴۸	/۴۵	/۴۵	اروپا
۱۲۹	۳۳	/۱۷	/۴۳	/۵۳	/۴۱	/۰۶	/۱۰	/۰۲	آسیای جنوب غربی و شمال آفریقا

در خصوص گونه‌بندی شبکه سیستمی، داده‌های مندرج در جداول مذکور، بیانگر این نکته می‌باشند که چگالی درون منطقه‌ای رو به افزایش بوده است. با این وجود چگالی مذکور در مناطق مختلف متمایز می‌باشد. در اروپا این چگالی از سایر مناطق بیشتر می‌باشد. بعد از آن آسیا نیز از چگالی بالایی برخوردار است. آسیای جنوب غربی - شمال آفریقا بین سالهای ۱۹۷۵-۱۹۵۹ منطقه‌گرایی بالایی را تجربه کرده است که احتمالاً به دلیل شکل‌گیری اوپک می‌باشد. با این وجود چگالی درون منطقه‌ای آن همچنان پایین می‌باشد.

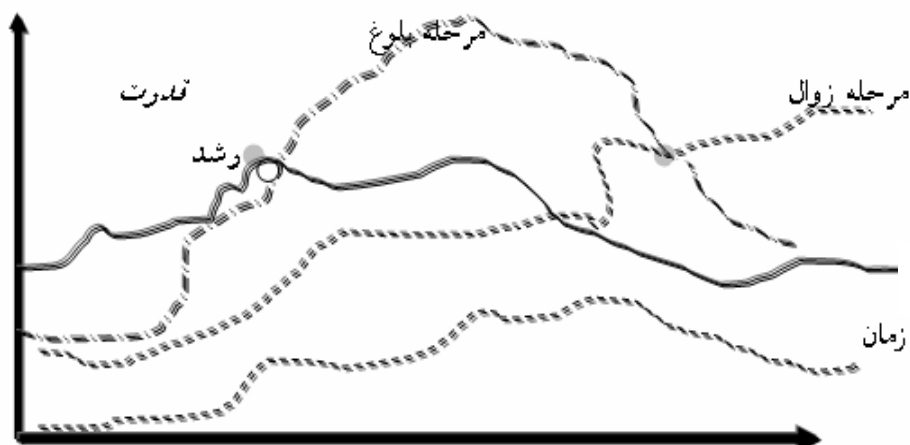
با تأکید بر نگرش شبکه‌ای، داده‌های آماری مذکور این واقعیت را نشان می‌دهند که سطح و میزان ارتباطات بین مناطق مذکور به عنوان حلقه‌های شبکه متفاوت می‌باشند، پیوند بین آفریقا با آسیا، آمریکای شمالی، آمریکای جنوبی، آسیای جنوب غربی - شمال آفریقا در حد تقریباً بسیار پایینی است. در حالی که پیوند آن با اروپا بالاست. به عبارتی ارتباطات ترجیحی این منطقه به سمت اروپا سمت‌گیری شده است. منطقه آسیا نیز بیشتر به سمت اروپا سمت‌گیری شده است. آسیای جنوب غربی نیز پیوند ارتباطی بیشتری با اروپا دارند. آمریکای شمالی نیز از سطح ارتباطی تقریباً متوازنی با آسیا، آمریکای جنوبی، اروپا برخوردار می‌باشد و روابط آن با آفریقا در

پایین‌ترین حد و آسیای جنوب غربی - شمال آفریقا بعد از آن قرار گرفته است. آمریکای جنوبی نیز به ترتیب با اروپا، آسیا، آمریکای شمالی، آسیای جنوب غربی - شمال آفریقا و آفریقا دارای پیوند می‌باشد. بدین ترتیب می‌توان نوعی از روابط نامتوازن و ترجیحی را در بین مناطق به عنوان حلقه‌های شبکه مشاهده کرد که بیانگر مدل جهان کوچک می‌باشد.

سیکل قدرت در شبکه

مطالعات چارلز دوران و تئوری سیکل قدرت (Doran, 1991) نمونه‌ای از مطالعات آکادمیک در خصوص رابطه بین دو پدیده مذکور می‌باشد. استدلال بر این است که تغییر و تحول در قدرت ملی از الگوی منظمی متشکل از رشد، بلوغ و زوال پیروی می‌نماید و این پروژ، رقابت نسبی قدرتهای بزرگ سیستم را نشان می‌دهد. زمانی که کشورهای مذکور با موج غیر منتظره‌ای در سمت‌گیری و یا میزان تغییر در قدرت خود روبرو شوند، چالش‌های احتمالی و فشارهای روان‌شناختی، احتمال بروز جنگهای عمده را افزایش خواهد داد. هر چه تعداد بیشتری از قدرتهای بزرگ، خود را بیشتر در معرض چنین موجی مشاهده نمایند، احتمال بروز تعارضات و جنگهای گسترده نیز افزایش خواهد یافت (Tessman & chan, 2004: 131).

شکل شماره ۳: سیکل قدرت و جنگ



علاوه بر آن از دیدگاه تئوری ثبات هژمونیک گیلین، سیکل قدرت، سیکلی تکرار شونده محسوب می‌گردد که همراه با تغییر واحد هژمون می‌باشد. در سیکل مذکور دو قانون اساسی وجود دارد که سیکل هژمونی را وارد شیب کاهنده خواهد کرد. نخست قانون بازده نزولی و دیگری قانون تمایل رشد به صفر می‌باشد. هژمون سرانجام گرفتار هر دو آنها خواهد شد که نهایت آن زوال هژمون موجود و شکل‌گیری هژمون جدید است (قاسمی، ۱۳۸۴: ۲۹۳-۲۹۶).

از دیدگاه تئوری سیکل بلند ارگانسکی نیز قدرت از مراحل مختلفی از جمله مرحله بالقوه، مرحله رشد، مرحله بلوغ و مرحله زوال تشکیل شده است (ارگانسکی، ۱۳۵۴: ۴۱۹-۴۳۵). از آنجا که هر کدام از کشورهای بزرگ در مرحله خاصی از مراحل مذکور قرار دارند، بدین ترتیب چرخه‌ای شکل می‌گیرد که تغییر واحدهای هژمون را در چرخه قدرت می‌توان مشاهده کرد.

در تئوری سیستم جهانی، والرشتاین بر این باور است که انباشت پایدار سرمایه از جمله ویژگی‌های ممیزه سیستم جهانی مدرن سرمایه‌داری است (Frank & Gill, 1993:144). در همین راستا سه ویژگی: ساختار مرکز-پیرامونی، وجود فازهای انقباضی و انبساطی در سیستم و رقابت هژمونیک را می‌توان برای آن مطرح ساخت.

بدین ترتیب می‌توان دو فاز اقتصادی و سیاسی، نظامی را در سیستم مشاهده کرد اما این دو به یکدیگر مرتبط خواهند بود. در این تئوری، هژمون با تأکید بر انباشت توضیح داده می‌شود. در اینجا هژمونی ساختار سلسله مراتبی از انباشت مازاد در میان واحدهای سیاسی و طبقات تشکیل دهنده آنها می‌باشد. از این منظر هدف اولیه و انگیزه اصلی اقتصادی برای سیستم هژمونی، بازسازی ساختار منطقه‌ای انباشت است. بدین ترتیب هژمونی ابزار ثروت و انباشت است. در اینجا فرایندهای سیاسی و اقتصادی چنان درهم تنیده شده‌اند که فرایند واحدی را شکل می‌بخشند (Frank & Gill, 1993: 147). البته در برخی از برهه‌های تاریخی هژمون واحدی بر سیستم حاکم خواهد شد و از موقعیت نظامی و اقتصادی مسلط برخوردار می‌گردد که به آن سوپر هژمون گفته می‌شود.

سوپر هژمون، هژمونی در میان هژمون‌هاست. هژمون‌ها به هم مرتبط می‌باشند. بنابراین ممکن است رشد و سقوط آنها به صورت همزمان رخ دهد. در تاریخ سیستم جهانی، نقاط چندی وجود دارد که این همزمانی در رشد را می‌توان مشاهده کرد. در چنین دورانی سطح

بالایی از سرمایه‌گذاری زیربنایی را می‌توان مشاهده کرد و در حقیقت اقتصاد جهانی در فاز انبساطی قرار می‌گیرد. در فازهای سقوط نیز دوره‌هایی مشاهده می‌شود که سقوط همزمان در هژمون‌ها ملاحظه می‌گردد. در این دوره‌ها نیز کاهش سرمایه‌گذاری زیربنایی رخ خواهد داد اما فاز گذار زمانی پدیدار می‌شود که این همزمانی در فازهای رشد و سقوط هژمون‌ها وجود نداشته باشد و یا در فاز انقباضی برخی از دولت‌های شبه پیرامونی از فرصت‌های احتمالی استفاده نمایند (Frank & Gill, 1993: 148-149).

به طور کلی داده‌های زیر نیز به صورت تجربی چرخه جایگزینی قدرت را در سیستم بین‌الملل نشان می‌دهند. داده‌ها بر اساس دو متغیر بخش پیشرو که در اختیار هژمون قرار داشته و نیروی دریایی که از دیدگاه بسیاری از تئوری‌پردازان سیستم جهانی، عاملی مؤثر در رهبری است، تنظیم شده‌اند. بر این اساس از قرن پانزدهم تا به حال چهار جایگزینی عمده صورت گرفته است. روندهای منتج از داده‌های مذکور و همچنین داده‌های مندرج در جدول شماره ۸ گویای این واقعیت است که آمریکا در رأس چرخه قدرت جهانی قرار گرفته است اما به نظر می‌رسد فاز رشد و بلوغ آن مراحل نهایی را طی می‌کند و چرخه قدرت در حال ورود به مرحله زوال است که خود پیامدهای خاصی را برای سیاست جهانی در پی خواهد داشت.

جدول شماره ۸: شاخص بخش پیشرو و فازهای رهبری جهانی از قرن پانزدهم

کشور	بخش‌های بخش پیشرو	فاز خیزش	فاز رشد بالا
پرتغال	طلای گینه	۱۴۳۰-۱۴۶۰	۱۴۶۰-۱۴۹۴
	فلفل هند	۱۴۹۴-۱۵۱۶	۱۵۱۶-۱۵۴۰
هلند	تجارت بالتیک و آتلانتیک	۱۵۴۰-۱۵۶۰	۱۵۶۰-۱۵۸۰
	تجارت شرق	۱۵۸۰-۱۶۰۹	۱۶۰۹-۱۶۴۰
بریتانیا (۱)	تجارت آمریکا	۱۶۴۰-۱۶۶۰	۱۶۶۰-۱۶۸۸
بریتانیا (۲)	کتان، آهن، راه آهن کشتی بخار	۱۷۴۰-۱۷۶۳	۱۷۶۳-۱۷۹۲
آمریکا (۱)	فولاد-صنایع شیمیایی - الکترونیک	۱۸۵۰-۱۸۷۳	۱۹۱۴-۱۹۷۳
	وسایل نقلیه موتوری، هوانوردی و الکترونیک	۱۹۴۵-۱۹۱۴	۱۹۴۵-۱۹۷۳
آمریکا (۲)	صنایع ارتباطی	۱۹۷۳-۲۰۰۰	۲۰۰۰-۲۰۳۰

رفتارهای جنگجویانه و مداخله‌گرایانه در شبکه

ریوونی و تامپسون در بررسی تجربی رفتار ایالات متحده به این نتیجه دست می‌یابند که شواهد قوی در خصوص رابطه متقابل و سیستمیک بین نوآوری اقتصادی / رهبری و بسیج نظامی برای شروع جنگ وجود دارد. تمرکز نظامی و اقتصادی قدرت در ابتدا با رشد اقتصادی و به همان صورت تعارض مرتبط می‌باشد. به عبارتی فرضیه تجربی آنان به این صورت است که نوآوری اقتصادی در بخش پیشرو اقتصادی به صورت مثبت با تمرکز در بخش پیشرو اقتصادی مرتبط می‌باشد و دوم اینکه تمرکز اقتصادی مذکور با تمرکز بر توانایی‌هایی که در جهت حفظ و گسترش رهبری جهانی بهره برده می‌شود، رابطه مثبت دارند و سرانجام می‌توان بسیج نظامی را مشاهده کرد. نتایج حاصله از مطالعات نامبردگان به صورت جدول شماره ۹ می‌باشد.

جدول شماره ۹: رابطه بین متغیرهای یازده گانه مورد بررسی

نتیجه	پیش بینی	رابطه متقابل
+	+	نوآوری ← تمرکز اقتصادی
+ کوتاه مدت / بلندمدت	+	نوآوری ← تمرکز دریایی
- در حال کاهش	+	نوآوری ← بسیج نظامی
غیر مهم	تمرکز اقتصادی ← نوآوری
+	+	تمرکز اقتصادی ← تمرکز دریایی
+	+	تمرکز اقتصادی ← بسیج نظامی
- و جزئی	تمرکز دریایی ← نوآوری
- و جزئی	تمرکز دریایی ← تمرکز اقتصادی
+	+	تمرکز دریایی ← بسیج نظامی
+	+	بسیج نظامی ← نوآوری
+	+	بسیج نظامی ← تمرکز دریایی
+	+	بسیج نظامی ← تمرکز اقتصادی

منبع: Rafael Reuvey and William r. Thompson: 1999, 43, 5, 570-595

از سوی دیگر یکی از رایج‌ترین شکل الگوهای رفتاری در شبکه‌ها، مداخله قدرت‌های بزرگ در امور داخلی سایر واحدها می‌باشد و البته این موضوع دارای سابقه تاریخی طولانی است. به‌عنوان نمونه توسسیدید بر این باور است که آتن و اسپارت به کرار در شورش‌هایی که در برخی دولت - شهرهای یونان اتفاق افتاده است، دخالت می‌نمودند. نمونه‌های مشابه‌ای نیز از دخالت خارجی در برخی دیگر از سیستم‌های چند دولتی از جمله چین در دوره چوموریان در هند قدیم و رنسانس ایتالیا بعد از صلح لدی وجود دارد. به طور خلاصه مداخله نظامی در جنگ‌های داخلی از جمله ویژگی مشترک روابط بین دولتی از گذشته‌های دور به شمار می‌آید. در تبیین این پدیده متغیرهای چندی از جمله انگیزه‌های اقتصادی و استراتژیک مداخله‌گر، شرایط دولت هدف، همجواری جغرافیایی و قطبی شدن اتحادها و توزیع قدرت در سیستم بین‌الملل مطرح و مورد بررسی قرار گرفته‌اند اما یکی از مسائل مهم، سیکلی بودن سیستم بین‌الملل و مداخله خارجی در چنین تعارضاتی است. در حال حاضر بسیاری از اندیشمندان روابط بین‌الملل، سیستم مدرن جهانی را دارای سیکل‌های مشخص همراه با فازهای متمایز تصور می‌نمایند که در آن، دولت‌ها در هر فاز

ممکن است رفتار خاصی را از خود نشان دهند (Thompson, 1988).

در خصوص موضوع جنگ‌های داخلی، دو مکتب فکری وجود دارد. بر اساس دیدگاه رهبری جهانی مدلسکی (Modelsky, 1978, 1981, 1983). انواع متفاوتی از جنگ‌ها در فازهای متفاوت سیکل بلند رهبری جهانی اتفاق می‌افتد. این جنگ‌ها ویژگی دورانی هستند که تمرکز زیادی در توانایی‌ها رخ می‌دهد و قدرت‌های جهانی خواهان حفظ نظم ایجاد می‌دهد در دوره بعد از جنگ جهانی هستند. نمونه‌های زیادی نیز در این خصوص وجود دارد. به طور کلی در این مکتب دو فرضیه اساسی مطرح می‌گردد، نخست اینکه درصد بسیار بالایی از جنگ‌های داخلی در فاز قدرت جهانی، بین‌المللی می‌شوند و دوم اینکه مداخلاتی که بین‌المللی شدن جنگ‌های داخلی را سبب می‌گردند از سوی قدرت مسلط جهانی در حمایت از حکومت‌های مورد هدف اتخاذ می‌گردد اما اینکه حتماً در فازهای تمرکز چنین امری رخ می‌دهد توافق وجود ندارد. برخی بر این باورند که این مداخلات در فاز عدم تمرکز رخ می‌دهد و برخی نیز فاز جنگ جهانی را مهم می‌دانند.

دومین مکتب فکری، سیستم مدرن جهانی والرشتاینی است (Wallerstein, 1979). در ادبیات این تئوری نیز فرضیات مختلفی را می‌توان مشاهده کرد (Hopkins & Wallerstein, 1982)، از جمله:

- درصد زیادی از جنگ‌های داخلی در فاز بلوغ هژمونی رخ می‌دهند؛
 - مداخلاتی که سبب بین‌المللی شدن جنگ‌های داخلی خواهند شد، توسط هژمون و در حمایت از واحدهای ایجاد می‌دهند.
 از سوی دیگر از آنجا که رقابت در مناطق پیرامونی، در دوره‌های چند مرکزی و رکود اقتصادی شدت می‌یابد برخی بر این باورند (Dunn & Robinson, 1977: 464, 1979: 2585). درصد زیادی از جنگ‌های داخلی در فاز زوال هژمون، بین‌المللی می‌شوند چرا که هژمون برای حفظ حوزه‌های نفوذ و بازداشتن دیگر قدرت‌های بزرگ از ورود به چنین حوزه‌هایی تلاش می‌نماید.

با توجه به فرضیات متفاوتی که وجود دارد مطالعه تجربی توسط ریموند و کگلی صورت گرفته است که به نتایج زیر دست یافته است (Raymond & kegley, 1987: 481- 497).

جدول شماره ۱۰: مداخله در جنگ‌های داخلی ۱۸۱۶-۱۹۸۰ بر اساس فازهای سیکل تمرکز و تمرکززدایی در توانایی‌ها

فاز سیکل	تعداد مداخله	درصد مداخله توسط قدرت‌های جهانی	درصد مداخله توسط قدرت رهبر	درصد مداخله رهبر جهانی در حمایت از حکومت	درصد موفقیت
قدرت جهانی ۱۸۱۶-۱۸۴۸	۶(۱۸)	۸۳	۵۰	۶۷	۱۰۰
زوال مشروعیت ۷۳-۴۸	۱(۳)	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
عدم تمرکز ۱۹۱۳-۱۸۷۳	۳(۹)	۱۰۰	۰	۰	۰
جنگ جهانی ۱۹۴۶-۱۹۱۴	۱۰(۳۰)	۱۰۰	۲۰	۵۰	۵۰
قدرت جهانی ۱۹۴۶-۱۹۷۳	۱۱ (۳۳)	۴۵	۴۵	۱۰۰	۴۰
زوال مشروعیت ۱۹۷۳-۱۹۸۰	۲ (۶)	۰	۰	۰	۰

جدول شماره ۱۱: مداخله در جنگ‌های داخلی ۱۹۸۰-۱۸۱۶ بر اساس فازهای سیکل هژمونی و رقابت

فاز های سیکل	تعداد مداخله	درصد مداخله قدرت‌های مرکز	درصد مداخله هژمون در حمایت از حکومت	درصد مداخله هژمون	موفقیت
پیروزی هژمون ۱۸۱۵-۵۰	۶(۱۸)	۸۳	۵۰	۶۷	۱۰۰
بلوغ هژمون ۱۸۵۰-۱۸۷۳	۱(۳)	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
زوال هژمون ۱۸۷۳-۱۸۹۷	۰(۰)	۰	۰	۰	۰
هژمون در حال رشد ۱۸۹۷-۱۹۲۰	۸(۲۴)	۷۵	۱۳	۰	۰
پیروزی هژمون ۱۹۲۰-۱۹۴۵	۵(۱۵)	۸۰	۰	۰	۰
بلوغ هژمون ۱۹۴۵-۱۹۶۷	۷(۲۱)	۷۱	۵۷	۱۰۰	۵۰

داده‌های مذکور نشان دهنده این واقعیت هستند که شبکه در فاز تمرکز مستعد دخالت نظامی قدرت برتر در جنگ‌های داخلی است. در طی هر دو دوره قدرت جهانی، تعداد بین‌المللی شدن جنگ‌های داخلی بسیار بالاست چرا که قدرت رهبر مکرراً به حمایت از حکومت‌هایی که مشروعیت آنها مورد پرسش قرار گرفته است، اقدام می‌نماید. بر اساس درک از تئوری سیکل بلند رهبری جهانی، این نوع رفتار جهت حفظ نظم مورد انتظار است. در فاز زوال نیز تعداد بسیار کمی از جنگ‌های داخلی بین‌المللی شده‌اند. شاید مهمترین استدلال در این خصوص نیز جلوگیری از زوال بیشتر ناشی از مداخله نظامی است که بسیار هزینه‌بر می‌باشد.

ایران و شبکه سیستمی

ایران به عنوان یکی از واحدهای شبکه سیستمی و گره‌های موثر در مناطق شبکه در معرض فرایندهای آن قرار داشته است و این تأثیرپذیری سابقه طولانی دارد. ایران در فازهای رشد و

بلوغ هژمونی در معرض رفتارهای مداخله‌گرایانه هژمون قرار دارد. این موضوع در هر سه مورد هژمونی مورد بررسی خود را نمایان می‌سازد. داده‌های مندرج در جدول شماره ۱۲ واقعیت مذکور را به وضوح نشان می‌دهد.

شکل شماره ۱۲: شاخص‌های مربوط به رفتار هژمون سیستم بین‌الملل با ایران

شاخص	پرتغال	بریتانیا	آمریکا
اتحاد و یا پیشنهاد اتحاد از طرف ایران	- قرارداد ایران و پرتغال ۱۵۲۳ - پذیرفتن سیادت پرتغالی‌ها بر هرمز	- اتحاد ایران و انگلیس علیه پرتغال ۱۶۲۲ - اتحاد ایران و انگلستان علیه فرانسه ۱۸۰۱ - قرارداد جونز ۱۸۰۹ - عهدنامه تهران ۱۸۱۴ - پیمان اتحاد سه جانبه اران، انگلستان و ایران در ۱۹۴۲	- سیستم حامی - تحت الحمایه - ژاندارمی منطقه خلیج فارس - دکترین نیکسون - کسینجر
جنگ	۱۵۱۵ هرمز	- حمله مشترک با انگلستان به پرتغالی‌ها در هرمز - تصرف جزیره خارک توسط انگلستان ۱۸۳۸ - حمله به خارک ۱۸۵۶ - حمله به خوزستان ۱۸۵۷ - حمله متفقین به ایران ۱۳۴۱	- حمله محدود: جنگ دریایی - هدف قرار دادن هواپیمای مسافربری - واقعه طبس
کودتا و شورش		- شورش آقاخان محلاتی ۱۸۴۱ - کودتای سوم اسفند	- کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ه.ش
اشغال	هرمز	- خارک ۱۸۳۸ - اشغال ایران در زمان جنگ جهانی دوم	

نتایج و سیاست‌های پیشنهادی

اصولاً با تحول سیستم بین‌الملل و اهمیت یافتن ارتباطات نوع نگرش به منطقه نیز بایستی بر همین اساس تعریف شده و از حالت سنتی خارج شود. در نگرش سنتی مناطق در چارچوب جغرافیایی به عنوان یکی از واحدهای مستقل مطالعاتی تصور می‌شدند. در این نگرش هریک از مناطق دارای مرزبندی جغرافیایی مشخص و مسائل و ویژگی‌های منحصر به فردی می‌باشند. لذا سیستم مدیریتی خاص خود را نیز طلب می‌نمایند. در سیستم مبتنی بر ارتباطات

عناصر مذکور به میزان زیادی کم‌رنگ شده‌اند. از سوی دیگر کشورها برای دستیابی به اهداف و منافع سیاست خارجی خود مجبور به تمرکز بر گستره‌های استراتژیکی می‌باشند که در گذشته عنوان مناطق جغرافیایی را یدک می‌کشیدند اما امروزه به دلیل گسترش ارتباطات پیوند بین واحدها و نقاط از حالت صرفاً جغرافیایی خارج شده‌اند و فضای ثابت جغرافیایی جای خود را به فضاهای نسبی داده است. بنابراین کشورها به این نکته رهنمون شده‌اند که به منظور حل مسائل سیاست خارجی خود از جغرافیای محدود پیرامونی خارج و به سایر حلقه‌های مرتبط نیز توجه نمایند، موضوعی که نتیجه آن شکل‌گیری مفهوم شبکه می‌باشد. بدین ترتیب نگرش شبکه‌ای، با تأکید بر ارتباطات در سیستم از جمله بدیل‌های مناسب مفهوم سنتی منطقه محسوب می‌شود. بر این پایه، مدل جهان کوچک تعریف کننده سیستم محسوب می‌گردد. منطقه در این دیدگاه به عنوان یکی از حلقه‌های شبکه به‌شمار می‌آید که با سایر حلقه‌ها در ارتباط است بر همین اساس در سیاست خارجی و برنامه‌ریزی استراتژیک کشورها منطقه استقلال سنتی خود را از دست خواهد داد و فرآیندهای آن به سایر حلقه‌ها پیوند می‌یابد. به عبارتی منطقه در قالب خوشه‌هایی تعریف می‌شود که در قالب بزرگتر یعنی شبکه معنا می‌یابد. شبکه‌ها نیز بر اساس نحوه ارتباط بین حلقه‌ها یا به عبارتی همان مناطق در گونه‌های مختلفی از جمله سلسله‌مراتبی، حلقوی و... تجلی می‌نمایند.

از سوی دیگر یکی از مهمترین موضوعات تبیین شبکه‌ها و فرآیندهای موجود در آنهاست که در این راستا تئوری‌های سیکلی بویژه با توجه به خصلت سیستمی شبکه‌ها از کارآمدی مطلوبی برخوردار می‌باشند و قادر به تبیین ابعاد مختلف شبکه‌ها از جمله شکل‌گیری، ساخت، گونه‌بندی، الگوهای رفتاری و ... خواهند بود با این حال به نظر می‌رسد در حال حاضر با توجه به چگالی روابط بین مناطق و ساختار قدرت، شبکه سلسله‌مراتبی فاقد معیار در قالب مدل جهان کوچک شکل یافته است. با این وجود با توجه به اینکه نگرش شبکه‌ای در مطالعات روابط بین‌الملل در ابتدای مسیر خود می‌باشد تکامل آن نیاز به مطالعات بسیار زیادی خواهد داشت.

از بعد کاربردی نیز پژوهش حاضر حامل دو پیام مهم در حوزه سیاست‌گذاری خارجی کشورها از جمله ایران می‌باشد. نخست اینکه سیاست خارجی منطقه‌ای باید از ویژگی شبکه‌ای برخوردار باشد. به عبارتی ایران در تنظیم سیاست‌ها و راهبردهای استراتژیک خود به

پیوند مناطق در قالب یک شبکه منسجم سیاست خارجی اهمیت خاصی ببخشد. انجام این موضوع می‌تواند فواید زیادی در بر داشته باشد. نخست اینکه از ناکارآمدی‌های ذاتی برخی از مناطق مانند خلیج فارس که باعث گرفتار آمدن کشور در بن بست‌های استراتژیک خواهد شد، می‌کاهد. از سوی دیگر با پیوند بین حلقه‌ها یا به عبارتی مناطق می‌توان بر قدرت چانه زنی کشور افزود و با وارد کردن سایر واحدها به درون شبکه خود، از فشارها و محدودیت‌های ساختاری سیستم هژمونیک بر کشور کاست و سرانجام اینکه در دنیای ارتباطی شبکه، امکان تبدیل بازی‌های استراتژیک کشور از حالت تعارضی به بازی‌های استراتژیک ترکیبی مهیاست. این موضوع امکان بده و بستان‌های دیپلماتیک را افزایش می‌دهد.

دوم اینکه شبکه‌های فرعی در فازهای خاصی از سیستم جهانی از جمله در فاز قدرت جهانی (تمرکز قدرت) در معرض رفتارهای جنگجویانه و مداخله‌گرایانه هژمون‌ها و یا سوپر هژمون قرار دارند. این موضوع بویژه در مورد شبکه استراتژیک ایران به دلیل موقعیت حساس سیستمی آن از اعتبار بیشتری برخوردار است. لذا دیپلماسی و تنظیم سیاست‌های دیپلماتیک دارای ظرافت خاصی است و برای جلوگیری از بروز تهدیدات علیه منافع حیاتی ایران، این کشور بایستی طراحی سیستم بازدارندگی کارآمد از جمله بازدارندگی شبکه‌ای و مثلثی را در دستور کار برنامه‌ریزی‌های استراتژیک خود قرار دهد.

سرانجام برخی از سیاست‌های پیوند شبکه‌ای که از جانب جمهوری اسلامی ایران طراحی شده است از جمله کریدور شمال - جنوب، احداث خط لوله گاز به سمت هند و پاکستان، پیوستن به شانگهای و ایجاد سازمان کشورهای صادرکننده گاز، به نظر می‌رسد با توجه به الزامات ناشی از سیکل‌های تمرکز قدرت سیستمی حال حاضر، بسیار ضروری است و در جهت تقویت آن باید کوشید.

منابع

۱. ارگانسکی، ای. اف. ک (۱۳۵۴)، سیاست جهان؛ ترجمه فرهودی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲. قاسمی، فرهاد (۱۳۸۴)، اصول روابط بین‌الملل؛ تهران: نشر میزان.
۳. قاسمی، فرهاد (۱۳۸۶)، نگرشی تئوریک بر طراحی مدل بازدارندگی سیاست خارجی؛ ج. ۱، ایران، فصلنامه بین‌المللی ژئوپلیتیک، سال سوم، شماره اول.
۴. مهدوی، هوشنگ (۱۳۶۹)، تاریخ روابط خارجی ایران، از ابتدای صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم ۱۵۰۰-۱۹۴۵؛ تهران: انتشارات امیر کبیر.
5. Acharya, Amitav (JULY 2007); the emerging regional architecture of world politics: world politics 59 629-52.
6. Barry k. & André gunder frank (1993); world system cycles, crisis, and hegemonic shifts, 1700 bc to 1700 ad in the world system , five hundred years or five thousand? eds by frank and gill, London and new York, Rutledge pp143-199.
7. Brecher, Michael (1969); "The MIDDLE East Subordinate System and Impact on Israel Foreign Policy", International Studies Quarterly, Vol 113, No 2.
8. Cantori, Louis & Steven. L. Spiegel (1974); The International Politics of Region: A Comparative Approach, London, Engle Wood Cliff, Prentice Hall.
9. Cohen. S. B (2003): "Geopolitics and United States Foreign Policy", Political Geography, 22, pp: 1 – 33.
10. cooper Scott & Brock Taylor (2000); power and regionalism: explaining regional cooperation in the Persian gulf in Finn Larsen, ed. Comparative regional integration: theoretical perspective, Princeton, Princeton university press
11. Deutch, W. Karl (1969); "Security Community": In James Rosenau (ed): International Politics and Foreign Policy, New YORK, Free Press.
12. Doak, Joe & Nikos Karadimitriou (2007); (Re) development, Complexity and Networks: A Framework for Research, Urban Studies, Vol. 44, No. 2, 209.
13. Doran, Charles (1991); System in crisis, New Imperatives of High politics Act century's End Cambridge, Cambridge, university press.
14. Dunn, Ches & Richard Robinson (1977); toward a structural perspective on the world system, politics and society 7.
15. Frank, Ander Gaunder and Barry K. Gill (eds) (1993); the World System: Five Hundred or Five Thousand. S, London, New York, Rutledge.
16. Frey berg –inane: just (2006); how small is this world? An application of small world theory to study of global networks, 6,3, pp:221-244.
17. Gilpin, Robert; (1981); war and change in world politics, Cambridge, Cambridge university press.
18. GILS, VAN, MARCEL & ERIK-HANS KLIJN (2007); Complexity in Decision Making: The Case of the Rotterdam Harbor Expansion. Connecting Decisions, Arenas

- and Actors in Spatial Decision Making, *Planning Theory & Practice*, Vol. 8, No. 2, 139-159.
19. Green, stocker & d.newth (2001); consensus and cohesion in simulated social networks, *journal of artificial societies and social simulation*, 4,(4).
 20. Grieco, Joseph m (1999); realism and regionalism in Ethan b.kapestein and Michael mastanduno, eds: *unipolar politics: realism and strategies after the cold war*, new york: Colombia university press.
 21. Harkavy Robert E (1999); "Long Cycle Theory and The Hegemonic Power's Basing Networks", *Political Geography*, 18.
 22. Hopkins, Terrence, Immanuel Waller stein & associate (1982); *cyclical rhythms and secular trends of the capitalist world -economy in Terrence k. Hopkins, wallerstein and... eds. world system analysis: theory and method logy*. Beverly Hills.
 23. Iufemi,O Vaughan (1994); the politics of global marginalization, *journal of Asian and African studies*, 29 3-4 186-204.
 24. katzenstein peter j.(2005); *a world of regions: Asia and Europe in the imperium*, Ithaca, n.y: Cornell university press, 2005, p237.
 25. Kim, Sagmon & eui- hang shing (2002); a longitudinal analysis of globalization and regionalization in international trade: a social network approach, *social forces*, 81,(2), p462 (445-468).
 26. Kohout, Franz (2003); *Cyclical, Hegemonic and Pluralistic Theories of International Relations Some Comparative Reflections on war Relations: Some Comparative Reflections on*.
 27. Lancaster Carol (1999); *aid to Africa so much to do so little done*, Chicago, university of Chicago press.
 28. MADISON, Angus (1995); *monitoring the world economy, 1820-1992*, paris:OECD 17
 29. McLaughlin Abraham (2003); *in Africa, us looks beyond Liberia* *Christian science monitor*, 13 ague.
 30. Mearsheimer jon (2001); *the tragedy of great power politics*, new York, w.w. Norton.
 31. Modelsky, George (1978); *the long cycle of global politics and the nation state*, *comparative studies in society and history*, 20: pp214-35.
 32. Modelsky, George (1981); *long cycle and the strategy of international economic policy*, in William Avery and David rap kin, eds, *America in a changing world political economy*, new York, Longman.
 33. Modelsky, George (1983); *long cycles of world leader ship*, in William Thompson, ed, *contending approaches to world system analysis*, Beverly Hills, sage.
 34. Modeleski & Thompson (1988); *sea power in global politics 1494-1993*, university of Washington, press, Seattle.
 35. pries ,Ludger (2005); *configurations of geographical and societal spaces global network* 5,2 170-172 (167-190).
 36. Rafael, reuvey & William r. Thompson (1999); *economic innovation, systemic leadership, and military preparation for war, the us case* *the journal of conflict resolution*, , 43, 5, pp570-595.
 37. Raymond, George a. & cgarles w .kegley (1987); *the journal of politics*, vol, 49, pp 481-497.

38. Shulman .p.(1998); from Mohammad ali to grandmaroze, discover, 19 (2), 885-9—88.
39. Teng t.k.das.bing-sheng (2000); instabilities of Strategic alliance: an internal tension perspective. Organization science, jan, feb 11,1. pp77-101.
40. Thompson, wiliam r (2006); systemic leadership, evolutionary processes, and international relations theory: the unipolarity question, international studies review, 8, p4 (1-22).
41. Thompson William r. (1983); world economy, long cycle and the question of world system time. in Patrick McGowan and Charles w .kegley ,j reds foreign policy and the modern world system. Beverly hills: sage, p 36.
42. wallerstein, Immanuel (1979); the capitalist world economy, Cambridge, Cambridge university.
43. watts .d.j and s.h. strogatz (1998); collective dynamics of small word networks, nature, 393,440-2.
44. white Dulas r (2004); network analysis and social dynamics, cybernetics and systems: an international journal 35: (173-192) 175-179.
45. wohlforth ,William c. (1999); the stability of uni polar world: international security, vol 24, No 1, pp12-17.